درس پانصد و بیست و چهارم

بحث در کیفیت سفر جسمانی پیامبر به کربلا، و حقیقت معجزه از دیدگاه علامه طباطبائی

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

تلمیذ: راجع به این مسئله فرمودید که ظاهراً در معادشناسی مرحوم علامه طهرانی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ قضیهٔ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هست که اصحاب گفتند که به کربلا رفتند و برگشتند، گردوغبار روی حضرت بود فرمودند: گردوغبار همان صحنه‌ها است![1] با توجه به مطالبی که فرمودید، چه لزومی داشت حضرت از آن صحنه خارج شوند و بروند و برگردند یعنی زمانی را طی بکنند و اگر تمام این تأثیر و تأثرات آن موقع که حضرت حاضر هست هم برای ایشان وجود دارد همان موقع که حضرت اراده می‌کند آنها به‌وجود می‌آید یا اینها به ارادهٔ خود ولیّ هم هست؟ این به چه معنا است؟ چون لزومی ندارد که پیغمبر از آنجا خارج شود برای پیغمبر اگر اراده بکند هست.

کیفیت سفر پیامبر به کربلا در عالم کشف

استاد: بله، این در اینجا به دو صورت هست؛ صورت اول همان صورت کشفی مسئله هست که انسان به‌واسطهٔ ارتباط خودش با عالم مثال و ملکوت و صورت علّی در آن عالم می‌رسد بدون اینکه از نقطه‌نظر فیزیکی و مادی تغییروتحولی هم پیدا بشود. این یک چیز عادی و طبیعی است مثل خواب! خواب و اینها همین‌طور است دیگر! در خواب انسان به‌واسطهٔ انکشاف همان صورت مثالی و صورت برزخی به ملکوت و مثال می‌رسد. گرچه الآن این مسئله به یک نحو دیگر است و کلاً این موجود هنوز به دنیا نیامده است.

صورت دوم این است که همراه با این یک جنبهٔ مادی هم در اینجا إعمال بشود؛ یعنی به‌واسطهٔ تصرفی که در ماده می‌شود زمان از این ماده برداشته می‌شود به‌جای این ماده‌ای که الآن هست مادهٔ پنجاه سال دیگر می‌آید و در همین‌جا قرار می‌گیرد یعنی آن زمان کنار می‌رود و بعد آن حوادث و پدیده‌ها می‌آید و در جای خودش واقع می‌شود. در اینجاست که حضور فیزیکی و مادی هم شرط است یعنی صرفاً این نیست که نگاه کند، خودش در آنجا و در یک هم‌چنین وضعیتی حضور پیدا می‌کند. ممکن است این‌طور باشد. البته یک هم‌چنین مطلبی نمی‌دانم برای پیغمبر به این کیفیت بوده است یا نه!

---

[1] . الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۰؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ۲۳۹.

قسم دیگری که اینجاست که آن مسئله شبیه معراج پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا﴾[1] دو جهت در اینجا واقع شده؛ جهت اول حرکت جسمانی و جهت دوم انکشاف روحانی است. حرکت جسمانی ﴿مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا﴾ بوده است. جنبهٔ عروج روحانی آن به مراتب بالا بود که آن‌هم ربطی به مسجدالأقصی ندارد. این به مسجدالأقصی ارتباطی ندارد. یعنی این دو حالت برای پیغمبر به‌وجود آمده که یکی از لحاظ جسمانی بوده و دوم از لحاظ روحانی به‌سمت آن عوالم بالا بوده است زیرا دلیلی ندارد که بدن مادی در آن عوالم بالا برود و آن همان حقیقت نفس و روح است که به‌واسطهٔ عبور در عوالم سبعه به آن مراتب اسماء و صفات کلی اشراف پیدا می‌کند.

راجع به پیغمبر ممکن است این از قسم سوم بوده باشد؛ یعنی هم از نقطه‌نظر ظاهر پیغمبر از مدینه به کربلا آمدند و یک حرکت [مادی] بوده حالا طیّ‌الأرض بود ولی بالأخره یک نقل‌وانتقال مادی صورت گرفته بود و در کربلا آن حالت انکشاف روز عاشورا پیدا شد؛ یعنی کربلا سر جای خودش بوده درخت‌ها همان هستند یعنی زمان همان مسیر خودش را دارد طی می‌کند و آن خصوصیات مربوط به خصوصیات فعلی است، نه خصوصیات پنجاه سال بعد، نه! همین خصوصیات فعلی است ولی به آنجا که رسیدند تبدل صحنه می‌شود و صحنه تغییر کرده یعنی آن جهت و دیدی که نسبت به قضایای روز عاشورا باید در زمان سنهٔ ۶۱ هجری انجام بشود، آن دید در روز عاشورا برای پیغمبر حاصل شده بود. پیغمبر یک قدم جلوتر رفتند، این مسئله است! قسم اول قطعاً نبود چون پیغمبر حرکت کردند. قسم دوم یا قسم سوم بوده است. حالا چه نحوی بوده خب ما اطلاع نداریم!

تلمیذ: این ماده در مکان متحول می‌شود، به قبل هم می‌تواند برگردد؟

استاد: بله!

تلمیذ: فقط به آینده نیست به گذشته هم هست؟

استاد: بله! تازه به قبل راحت‌تر است چون سلسلهٔ علیت را طی کرده است.

تلمیذ: راجع به معاد جسمانی آیا نظر شما هم نظر مرحوم علامه طهرانی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ است؟

استاد: بله، البته من راجع به این قضیه با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ صحبت کردم و ازجمله چیزهایی که با ایشان [بحث] کردیم همین مسئله بود. راجع به مسئلهٔ جسمانیت معاد جسمانی به همین کیفیت و با همین عناصری که در این دنیا هست، بر این مسئله دلیلی نیست ولی جسمانیت فیما بینابین که نه صرفاً

---

[1] . سوره اسراء (۱۷) آیه ۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۱۱:
«پاک و مقدّس است آن خداوندی که بنده خود را در شب سیر داد از مسجدالحرام تا مسجد أقصیٰ.»

جنبهٔ صوری بدون [اینکه] هیچ‌گونه آثار مادی داشته باشد و نه‌اینکه این ماده ثقیل با این آثار و خصوصیات باشد؛ تقریباً می‌شود گفت که ما در اینها آن حالت بینابین را متوجه شدیم.

تلمیذ: بینابین را ما نفهمیدیم!

استاد: حالا إن‌شاءالله می‌روید و می‌فهمید! حالا اگر خدا توفیق دهد بحث‌هایش می‌آید.

تلمیذ: ممکن است دیر شود!

استاد: بله، حالا إن‌شاءالله یک مقدماتی دارد، مثل این مسائلی که اخیر بود. آن‌هم یک‌سری مقدمات را تجربی می‌گوییم تااینکه می‌رسیم به اینکه روشن بشود! یکی دو هفته کار دارد به‌نحوی‌که یک نوع انس با اذهان پیدا بشود! بالأخره ما در ماده‌ایم دیگر! بالأخره در ماده بودن انس با همین علل و عوامل و پدیده‌های ظاهری یک مقداری از آن ادراک مسئله کم می‌کند. حالا خیلی مانده که پیر شوید! جوان هستید! حالا ما چرا، ما چیزی نمانده پیر شویم! پیر نیستیم ها! خیال نکنید! گاه‌گاهی نیّت می‌کنیم فلان کار را انجام بدهیم می‌گوییم که رهایش کن! ولی خب ما مثلاً بیست سال پیش نمی‌گفتیم که رهایش کن! حالا یک‌قدری مثل اینکه تفاوت کرده است! چطور همراه با این حرکت، خواست‌ها هم حرکت می‌کند مثلاً بیست سال قبل آدم یک نوع خواست و میل و علاقه به بعضی از این چیزها داشت. سی سال پیش یک طور چهل سال همین‌طور! الآن گاهی بچه‌ها یک کارهایی می‌خواهند بکنند یک جایی می‌خواهند بروند من خنده‌ام می‌گیرد! یعنی خب ما هم همان موقع‌ها همین وضع بودیم شاید از اینها جنب‌وجوشمان بیشتر بود ولی الآن می‌گویم که آدم عاقل بلند می‌شود آنجا می‌رود و این کار را می‌کند؟! یعنی همراه با این سیر اصلاً تمایلات و تعلقات و خواست‌های خود نفس هم تغییر می‌کند؛ هرچه انسان جلوتر برود مدام نسبت به مسائل نفسانی و ریاست‌ها قوی‌تر می‌شود! ریاست‌ها و مسائل نفسانی و گیر و دارهای بندهای نفسانی جوان هرچه هست زودتر می‌تواند این گیرها را از خودش رفع کند. وقتی که یکی جوان است زودتر می‌تواند از یک قضیه بگذرد تا یک کسی که سنی از او گذشته و در این مسائل گیر افتاده و دیر می‌تواند از این مسائل رد شود. آن‌وقت به موازات این دیگر خدا نیاورد که مسئولیتی هم برای انسان بیاید! آن‌وقت دیگر ددَم وای! دیگر چه می‌شود!

بسم الله الرحمن الرحیم

و لا یَجدی الفرقُ بَین حَملِ الذّاتیِ و حَملِ الموجودِ بِأنَّ الذّاتیَ لِلشّیءِ ما یَصدقُ عَلیه بِلا مُلاحظةِ حیثیةٍ تَعلیلیةٍ أو تَقییدیةٍ.[1]

معنی داشت بهتر بود! خیال می‌کنم بگذاریم برای جلسهٔ بعد بهتر باشد حالم را می‌بینم راستش نمی‌کشم! البته بی علت هم نیست، آقای دکتر می‌دانند! همین همکارهای شما کار دست ما دادند! آمدید و گفتید شروع کنیم، نه بابا، حالا باید حیثیت تعلیلیه را [توضیح دهیم] یا الله! إن‌شاءالله جلسهٔ بعد می‌گوییم.

---

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۰۷.

بیان مفهوم آیهٔ شریفهٔ ﴿وَكُلَّ شَيءٍ أَحصَينَٰهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾

تلمیذ: این مطلبی که مثلاً به پنجاه سال قبل برمی‌گردد، مادهٔ پنجاه سال قبل آن مکان را می‌آورد دلیل بر این است که آن به‌صورت تفصیلی در نفس ولیّ خدا موجود هست و این سلسلهٔ معمولی را طی کرده و به آن صورت تفصیلی رسیده و علم حضوری دارد مثل ... و اینکه بخواهد پنجاه سال بعد را بیاورد این سیر باید طی بشود و این صورت تفصیلی در نفس ایشان محقق شود؟

استاد: نه، منافاتی ندارد! در یک لحظه این در آن سلسلهٔ علیت قرار می‌گیرد. همین‌که در سلسلهٔ علیت قرار می‌گیرد کار تمام است!

تلمیذ: ولی بعدی هنوز قرار نگرفته است!

استاد: آن‌هم می‌شود دیگر!

تلمیذ: آن‌هم می‌شود؟

استاد: بله، در یک لحظه! ﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ﴾[1] یعنی هر چیزی! ﴿كُلَّ شَيۡءٍ﴾؛ هر چیزی را یعنی چه ماسبق و چه حال و چه ما یقع همه را ما احصاء کردیم یعنی جمع کردیم و در نفس امام قرار دادیم و آن شخصی که ولیّ است یا حتی ممکن است به ولایت هم نرسیده و در مقام حال باشد، نه ملکوت، حتی ممکن است که به طرفة العینی در آن نفس ارادهٔ مرید که همان امام حی است در همان واقع بشود و همان انکشاف برای او پیدا بشود.

تلمیذ: نه، از لحاظ فهمشان که آنچه که گذشته با آنچه که در آینده قرار است بیاید به‌هرحال [متفاوت است]؟

استاد: یکی هست و تفاوتی ندارد!

تلمیذ: آن چیزی که در آینده می‌خواهد بیاید هنوز در نفس او محقق نشده است!

استاد: بله، در ظاهر محقق نشده ولی در آن سلسلهٔ علیت محقق شده است! محقق شده و این‌هم در همان‌جا قرار می‌گیرد.

نظر علامه طباطبائی دربارهٔ کیفیت اعجاز

یک مسئله‌ای را قبلاً هم گفتیم که علامه ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در بحث اعجاز یک مسئله‌ای را مطرح کردند که در قضیهٔ اعجاز، مسئلهٔ مخالفت با قانون نیست! قانون علیت اقتضاء تحقق فعلی و تحقق عینی سلسلهٔ علیت را دارد و اعجاز با این مسائل منافات دارد چون وقتی که آن عصا در دست موسی تبدیل به حی بشود از نقطه‌نظر علیت باید دویست سال طول بکشد، مثلاً چه تغییروتحولات در ماده پیدا بشود که بالمآل ﴿فَإِذَا هِيَ

---

[1] . سوره یس (۳۶) آیه۱۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۲۲:
«ما هر چیزی را در امام آشکارا به شمارش و حساب آوردیم».

حَيَّةٌ تَسۡعَىٰ﴾[1] در خارج محقق بشود در تغییر و تبدلات انواع.

ایرادی که شده این است که این با سلسلهٔ علیت و با قانون علیت منافات دارد. پاسخی که ایشان می‌دهند این است که نه، منافات ندارد و فقط در این مسئله زمان برداشته می‌شود؛ یعنی همان سلسلهٔ علیت هست و او می‌آید و این حرکت را شتاب می‌دهد دویست سال را [تبدیل به] یک ثانیه می‌کند! یعنی همان حرکت و همان مسائل در این قضیه می‌گذرد!

اشکال بر نظریه علامه طباطبائی دربارهٔ کیفیت اعجاز

اشکالی که در این مسئله وارد می‌شود این است که اگر شما می‌خواهید به سلسلهٔ علیت استناد کنید و مسئله را بر بقاء علیت قرار بدهید، این علیت که فقط اختصاص به این چوب ندارد این علیتی که این چوب را با تمام مقارنات و مجاورات و مصاحباتش و آنچه را که در اطرافش قرار دارد به ﴿حَيَّةٌ تَسۡعَىٰ﴾ می‌رساند، در همهٔ آنها باید مسئلهٔ علیت را بررسی کرد، نه فقط در یک حلقه‌ای از حلقات زنجیر! وقتی که تمام این حلقات زنجیر به‌هم مرتبط هست شما یک حلقه را از این وسط برمی‌دارید این در تمام جوانب تأثیر می‌گذارد و شما نمی‌توانید فقط یکی از اینها را بردارید!

سلسلهٔ علیت؛ یک قانون به‌هم پیوسته

وقتی که این لِبنهٔ[2] مستنده و متسنده در پشت هم قرار دارد و یک خط طولی را از لبنه‌های متفاوته تشکیل می‌دهد یکی از اینها که بخواهد خارج بشود تمام اینها روی زمین می‌آید؛ هم آنهایی که قبل وجود دارند و هم آنهایی که بعد هستند چون سلسلهٔ علیت چنان قانون به‌هم پیوسته‌ای هست که انسان نمی‌تواند یکی از این سلسلهٔ علیت را امتیاز بدهد و از سایر این موارد جدا کند. لذا در فلسفه می‌گویند که اگر یک برگ بی‌حساب از درخت بیفتد کل عالم به‌هم می‌ریزد و حرف درستی هم هست! شما الآن یک برگ می‌بینید که می‌افتد و هیچ درخت هم تکان نمی‌خورد ولی این یک برگی که در این موقع باید بیفتد به تمام نظام عالم بستگی دارد! حالا اگر قرار بر این است که شما سلسلهٔ علیت را رعایت بکنید پس باید ولیّ که می‌آید آن چوب را از عصا بودن تبدیل به حیّه می‌کند بر تمام مقارناتش هم باید تصرف کند درحالی‌که هم‌چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد؛ کل عالم را که نمی‌آید عوض کند! بیچاره حضرت موسی این عصا را برداشت تبدیل به یک حیّه کند دیگر به همسایه‌اش

---

[1] . سوره طه (۲۰) آیه ۲۰.

ترجمه: «... عصا اژدهایی مهیب شد که (به هر سو) می‌شتافت». (محقق)

[2] . لِبنَة: خشت، آجر. (محقق)

و به باغ محله‌اش و به آن ارتباطات که دیگر کاری ندارد! اگر او می‌تواند جلوی سلسلهٔ علیت را نسبت به مقارنات بگیرد، خب همین قانون علیت در اینجا نقض شده است! وقتی که نقض بشود چرا بگوییم که این کار را بکند؟! خب می‌آید از اول چوب را تبدیل به حیّه می‌کند! کار را راحت بکنیم! چرا ما بخواهیم این‌طور مسئله را بررسی کنیم؟! در نقض سلسلهٔ علیت فقط کفایت نمی‌کند بر اینکه خود این چوب در طول مسیر خودش به اطوار مختلف برگشته است بلکه تمام مقارنات و تمام آنچه که با این علیت در ارتباط هست را باید عوض کند! اگر جلوی او را می‌گیرد و این از این نقطه‌نظر منافاتی با قانون علیت ندارد از اول کار را راحت [می‌کند] و بگوییم که از اول چوب را می‌آورد و تبدیل به حیّه می‌کند! چرا لقمه را بچرخانیم و این‌طور داخل دهانمان بگذاریم؟! اگر جلوی سایر خصوصیات را گرفتن ضربه‌ای به قانون علیت نمی‌زند، خب بیاید این‌طوری کار انجام دهد که دیگر ضربه نزند که دیگر خیالش را راحت بکند! این یک مسئله است.

مسئلهٔ دوم که اگر از حضرت موسی در این موقع بپرسند که تو چه کردی؟! آیا می‌گوید که من دویست سال را برداشتم چرخاندم و این را به آن زدم و آن را به این زدم و درخت را از آن‌طرف بردم و فلان کردم و حیوان شد و فلان شد و آن را به آن [شکل] درآوردم تااینکه یک چیزی درست شد و بعداً درآمد؟! حالا این ﴿حَيَّةٌ تَسۡعَىٰ﴾ هم که یک روزه نبوده شاید شصت یا هفتاد سال داشت. این ماری که از اینجا تا آنجا ترتیب همه را بدهد، این مار یکی دو روزه که نبوده است! این مار شصت سال از سنش هم گذشته است دیگر! از سن حضرت موسی بزرگ‌تر بوده است! خب این را هم اضافه کنید!

تلمیذ: از کجا معلوم که تازه این چوب هم بخواهد برگردد و تبدیل به مار شود!

استاد: پس تبدیل به چه شود؟!

خلاصه اگر از حضرت موسی بپرسند می‌گوید که نه بابا! من آمدم و به این عصا دست زدم ـ عصای خودم نه این چوب ـ و یک‌دفعه تبدیل به مار شد همین! دیگر اینها را ما یادمان نمی‌آید که این کارها را کرده باشیم و فلان این حرف‌ها! همین‌طور مسائلی که اولیاء در مقام خوارق عادات بیان می‌کنند این است و آن نیست!

تلمیذ: فقط در همین‌جا مرحوم علامه...

استاد: غیر از آن، مرحوم علامه آمدند با مسائل عالم طبع و قواعد فیزیکی خواستند مسائل را وفق بدهند. ولی اگر مسئلهٔ حفظ علیت است خب این‌هم علیت دارد دیگر! اراده، علت است. علیت هم که به‌هم نخورده است. لازم نیست ما این راه دور را با این اشکالات برویم! خب علت سرجایش هست گتره که نشده است! این‌هم همین است یعنی به همین مسائل برمی‌گردد.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد